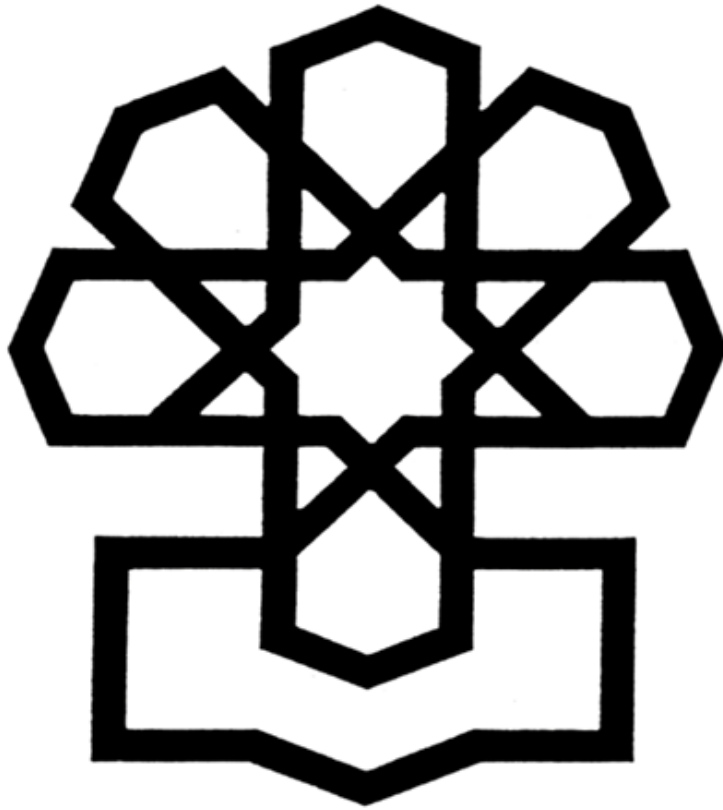




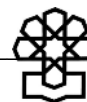
مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای اساسی آن:
سخنرانی آقای دکتر الیاس نادران



شماره مسلسل: ۶۹۱۴ کد موضوعی: ۴۱۰

معاونت پژوهشی
اردیبهشت ماه ۱۳۸۳

دفتر بررسی‌های اقتصادی



مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای اساسی آن:
سخنرانی آقای دکتر الیاس نادران

۴۱۰

کد موضوعی:

۶۹۱۴

شماره مسلسل:

مقدمه

مسائل اقتصاد ایران پیچیدگی‌های خاصی دارد که حل آن‌ها مستلزم آشنایی با دیدگاه‌های صاحب‌نظران و کارشناسان اقتصاد ایران است، به همین دلیل، کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی با برگزاری یک سلسله جلسات و دعوت از کارشناسان نظر آنان را در مورد مشکلات اقتصادی ایران و راهکارهای اساسی آن جویا شده‌اند. اعضای کمیسیون می‌خواهند بدانند که اقتصاد ایران با چه چالش‌های اصلی مواجه است؟ صاحب‌نظران و کارشناسان چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌کنند؟ پیش‌نیازها و شروط حل مشکلات ایران کدامند؟ و سؤالاتی از این دست که جمع‌بندی پاسخ اندیشمندان به آن‌ها می‌تواند در قالب پیشنهاد و تصویب قوانین یا اصلاح سازوکارهای نظارتی گره از مشکلات اقتصادی کشور بگشاید. در این سخنرانی آقای دکتر نادران با تأکید بر مسائل اساسی اقتصاد ایران، در حوزه نظری، سیاست‌گذاری و اجرایی به تبیین راهکارهای اساسی آن می‌پردازند.

آقای دکتر نادران: در خصوص موضوع مورد بحث ابتدا باید بگویم که به دلیل گستردگی اقتصاد ایران و مسائلی که حول و حوش آن مطرح است، حتی احصا کردن مسائل اقتصاد ایران نیز در چنین فرصت کوتاهی ممکن نیست، کم‌این‌که لابد سایر دوستان نیز در جلسات قبل از زاویه دید خودشان به مسأله نگاه کرده و پاره‌ای از مسائل را به عنوان مسائل اساسی اقتصاد ایران مطرح کرده‌اند. من هم بر همین منوال اساسی‌ترین مسائلی را که به ذهنم می‌رسد و گمان می‌کنم با حل آن‌ها لااقل بخشی از مسائل اقتصاد ایران مرتفع می‌شود مطرح خواهم کرد.

پیش از ورود به این بحث اجازه دهید نکته‌ای را در این باب بگویم که اساساً چرا تحولی به نام انقلاب اسلامی در ایران رخ داد. پاسخ به این پرسش به درک بهتر مسائل اقتصاد ایران کمک می‌کند. مردم از نظام گذشته نارضایتی‌هایی داشتند، چه به لحاظ بی‌عدالتی‌های داخلی، چه در رابطه با مشکلاتی که رژیم سابق با قدرت‌های بزرگ خارجی داشت و چه به لحاظ وابستگی‌های مختلف سیاسی و اقتصادی. تصور من این است که مهم‌ترین مسأله مردم شاید مسأله عدالتخواهی بود و به



عبارت دیگر مردم در پی احقاق حق و عدالتخواهی بودند. انقلاب اسلامی اساساً برای برقراری عدالت به وقوع پیوست. من این موضوع را در ادامه عرایضم مفروض می‌گیرم. حالا با این پیش‌فرض می‌توانیم مسائل و مشکلات اقتصاد ایران را تعقیب کنیم. مسائل اساسی اقتصاد ایران را باید در سه حوزه نظری، سیاستگذاری و اجرایی بررسی کنیم.

سیاست‌های تعدیل اقتصادی

در حوزه نظری، به گمان من، تا مدت‌ها ایده مشخصی در زمینه مسائل اقتصادی در حاکمیت وجود نداشت. البته در قانون اساسی بسیاری از حرف‌های خوب و ایده‌های پیشرو و چشم‌اندازهای مفید و برخی راهکارهایی که برای تحقق آن‌ها لازم بود وجود داشت ولی مجموعه این‌ها بر یک نظریه اقتصادی مشخص متکی نبود، چرا که در آن زمان هنوز در مجموعه حاکمیت به یک جمع‌بندی و انسجام فکری نرسیده بودیم. در واقع عملاً بعد از پایان جنگ و در دوره بازسازی بود که نظریه‌پردازی در حوزه نظری آغاز شد و ایده‌ای مشخص برای اداره حکومت در زمینه مسائل اقتصادی مطرح شد. این ایده همان سیاست‌های تعدیل اقتصادی بود. این سیاست‌ها بر نظریه بازار و آزادسازی در بازارهای مالی و سایر بازارها متکی است. این نظریه طی ۱۵ سال گذشته چنان در اقتصاد ما ریشه دواند که امروز به عنوان تنها راه‌حل مشکلات اقتصاد ایران مطرح می‌شود. به طوری که دوباره در برنامه چهارم و شروع چشم‌انداز بیست ساله باز هم بازار این نوع توصیه‌های سیاستی داغ است و بحث ادغام با اقتصاد جهانی و باز کردن درهای اقتصاد به روی شرکت‌های چندملیتی و کنار گذاشتن ایده عدالتخواهی و نادیده گرفتن بحث‌های توزیع درآمد پیش کشیده می‌شود. این ایده‌ها البته جدید نیست. پانزده سال است که در سطوح مختلف بسیاری این بحث را مطرح کرده‌اند. به نظر من، ادغام با اقتصاد جهانی و رها کردن ایده عدالتخواهی در اقتصاد و نیز حرکت به سوی جایگیری در نظام سلطه بین‌الملل در واقعیت امر یعنی، تیر خلاص به انقلاب اسلامی، که در این صورت هدف عدالتخواهی که شعار انقلاب بود باید یکسره کنار گذاشته شود.

بنابراین یکی از اساسی‌ترین مشکلاتی که ما در اقتصاد ایران با آن مواجه هستیم از حوزه نظری نشأت می‌گیرد. به اندازه کافی نقدهای محتوایی به ایده بازار آزاد وارد شده است و نیازی نیست که در این مجال اندک وارد جزئیات شوم. حتی همان کشورهایی که ایده بازار آزاد را برای ما ترویج می‌کنند خودشان به این ایده به طور کامل پایبند نیستند. زمانی به یکی از دوستان طرفدار بازار آزاد می‌گفتم آیا شما در دنیا می‌توانید یک کشور پیدا کنید که به این توصیه‌های موردنظر طرفداران اقتصاد بازار کاملاً پایبند باشد؟ آیا لیبرال‌تر از آمریکا کشوری را سراغ دارید؟ این کشور تا حد زیادی مداخله دولت در اقتصاد را می‌پذیرد و انجام می‌دهد. آیا اگر ما هم همان حد از مداخله دولت را بپذیریم و تصویب کنیم قبول است؟ اگر همین حد از مداخله دولت را بپذیریم، دیگر پذیرش بحث نظریه بازار منتفی است چرا که چنین مداخله‌ای با نظریه‌پردازی‌های لیبرالیسم ناسازگار است. در مقابل چنین استدلال‌هایی، دوستان می‌گویند که آمریکا مسئولیت‌های بین‌المللی و اهداف متفاوتی



دارد. خلاصه، جواب قابل قبولی به این نقد ارائه نمی‌کنند. به نظر من، یکی از مشکلات اساسی ما مطرح بودن همین ایده ناپخته در عرصه نظری است.

ناهمخوانی بین سیاست‌های کلی نظام و سیاست‌های اجرایی

حوزه دومی که مشکلات اقتصاد ایران از آنجا سرچشمه می‌گیرد، حوزه سیاستگذاری است. سیاست‌ها در کشور حداقل از برنامه دوم به بعد، در دو سطح تنظیم می‌شود. ۱. سیاست‌های کلی که مقام رهبری ابلاغ می‌کنند و به عنوان سیاست‌های کلی نظام به دولت اعلام می‌شوند. ۲. سیاست‌هایی هم در هیأت دولت به تصویب می‌رسد که در سطوح متفاوت شکل می‌گیرند. سیاست‌های دولت به نوعی بر همان نظریه‌پردازی‌های ۱۵ سال گذشته متکی بوده است. اولین مشکل در مسائل سیاستگذاری عبارت است از ناهمخوانی میان مجموعه سیاست‌هایی که مقام رهبری ابلاغ می‌کنند و سیاست‌های اجرایی و فرابخشی که در دولت طراحی می‌شود. اگر به فرض در سیاست‌های کلی بنا بر تحقق عدالت اجتماعی باشد؛ علی‌القاعده چنین چیزی باید در بدنه برنامه و شاخص‌های آن نیز انعکاس یابد. یا اگر به عنوان سیاست کلی بنا بر حفظ قدرت خرید خانوارهای کم‌درآمد است علی‌القاعده باید ابزارهایی در سیاست‌های اجرایی تعبیه شود که زمینه تحقق این سیاست کلی را فراهم کند و در عین حال بتوان نشان داد آن‌چه در عمل در برنامه‌ها و بودجه‌های سالیانه و در سیاست‌های اجرایی بخش‌های مختلف اجرا می‌شود مؤید همان سیاست کلی است یا نه. مثلاً اگر ما در برنامه سوم، ۳۶ بند سیاست کلی داریم که هر کدام اقلأ سه تا چهار مؤلفه مختلف دارند در مجموع مثلاً صد و سی مؤلفه را تعریف می‌کنیم، انعکاس این مؤلفه‌ها در سیاست‌های اجرایی و بعد هم در قوانین جاری و سپس در اجرا چگونه است؟ اگر این مؤلفه‌ها ایراد دارند که باید اصلاح شوند، اگر ایراد ندارند پس باید اجرا شوند. اگر ناهمخوانی بین سیاست‌های اجرایی و سیاست‌های کلی عملاً اعتبار سیاست‌های کلی را زیر سؤال ببرد، اقتدار نظام در هدایت و اداره اقتصاد کشور دچار خدشه می‌شود.

متأسفانه همواره گفته می‌شود برنامه را نوشته‌اند تا ثبات اقتصادی ایجاد کنند ولی از قضا بی‌ثبات‌ترین پدیده‌ها خود برنامه است؛ یعنی هنوز شش ماه از تصویب آن نگذشته، برای اصلاح یک بخش همان برنامه لایحه اصلاحی می‌دهند که علی‌القاعده باید ثبات ایجاد می‌کرد. بخش اعظم این مشکل ناشی از ضعف نظریه‌پردازی‌ای است که این سیاست‌ها بر آن تکیه دارد. علت دیگر هم ناشی از ناهمگونی درونی سیاستگذاری‌هاست، چه در داخل سیاست‌های اجرایی و چه در هماهنگی بین سیاستگذاری‌های اجرایی و سیاست‌های کلی که با هم همخوانی و سازگاری ندارند.

مشکلات موجود در حوزه اجرایی

حالا فرض کنید در حوزه سیاستگذاری و نظریه‌پردازی کارها را به خوبی انجام دادیم و در جمع‌بندی روی توسعه عدالت محور توافق کردیم و بر مبنای آن سیاست‌ها و راهکارهای تحقق آن



ایده را هم مشخص و ابلاغ کردیم. این جاست که به حوزه سوم یعنی حوزه اجرایی می‌رسیم. متأسفانه یکسری مشکلات خاص در این حوزه نیز داریم. بخش اعظمی از اقتصاد متکی به دولت است. البته شاید این حرف دقیقی نباشد، که از اصطلاح «خصوصیتی» استفاده کنیم، یعنی مجموعه‌ای که یک بخش آن ظاهراً خصوصی است اما باطن دولتی دارد یعنی روابط دوگانه شترمرغی درست کرده‌اند. هنوز معلوم نیست شرکت‌هایی مانند شرکت‌های وابسته به سازمان تأمین اجتماعی و به خصوص شرکت‌های دست دوم آن‌ها را خصوصی فرض کنیم یا دولتی؛ یا مثلاً شرکت‌های بنیاد مستضعفان را خصوصی یا دولتی در نظر بگیریم. این برمی‌گردد به شکل‌گیری بخش خصوصی در ایران که البته اختصاص به ایران هم ندارد. در منطقه خاورمیانه مثلاً در عربستان یا جاهای دیگر این بخش به برکت مواهب طبیعی ویژگی‌های بخش خصوصی کشورهای پیشرفته را پیدا نکردند. بنابراین در تعریف بخش خصوصی و بخش دولتی ابهام‌هایی وجود دارد. به همین دلیل از این‌که بگویم بخش اعظمی از اقتصاد متکی یا متصل به دولت است تا حدی پرهیز می‌کنیم. حالا یا مستقیماً همه سهام شرکت‌ها یا بخشی از آن‌ها متعلق به دولت است. به هر حال، بخش قابل توجهی از اقتصاد به این صورت اداره می‌شود. در این بخش هم متأسفانه مشکلات جدی داریم.

یکی از مشکلات اساسی که در بخش اجرایی با آن مواجه هستیم عبارت است از بخشی‌نگری مدیران اجرایی مثلاً وزیر اقتصاد، وزیر صنایع، وزیر بازرگانی و غیره خود را متولی آن بخش می‌داند، یعنی می‌خواهد مسائل اجرایی وابسته به بخش خودش را حل کند. به همین دلیل به آثار و تبعات تصمیماتش برای بخش‌های دیگر و تعادل‌های اقتصادی و بخش‌های غیردولتی توجه چندانی نمی‌کند، اگر هم عنایتی می‌شود به خاطر این است که او را مسئول خرابی و ضایعه‌ای که بعداً پیش می‌آید ندانند، یعنی تلاش‌شان بر این است که مشکل خودشان را حل کنند. من یک مثال خیلی ساده عرض کنم. مدت‌هاست که دعوایی جدی بین وزارت نیرو و وزارت کشاورزی درباره قیمت آب بهای مربوط به آب کشاورزی وجود دارد. وزارت نیرو می‌گوید قیمت تمام شده آب را مثلاً از فلان مبلغ کم‌تر نمی‌دهم. وزارت کشاورزی هم می‌گوید که کشاورزی با قیمت‌های جاری تحمل رقابت با بخش‌های صنعت و بازرگانی و فعالیت‌های خدماتی را ندارد زیرا اگر قیمت‌ها را در این قسمت افزایش دهید، با توجه به بی‌کششی عرضه بازار نسبت به قیمت‌های کشاورزی، محصولات کشاورزان آسیب می‌بینند و بخش کشاورزی ضعیف‌تر از آن چیزی خواهد شد که امروزه هست و این نه فقط به نفع استقلال کشور نیست بلکه برخلاف شعارها و اصول قانون اساسی نیز هست. در چنین شرایطی اگر ما جزئی‌نگری کنیم، هر دو مسئول راست می‌گویند ولی اگر هر کسی خودش را متکفل و متولی حاکمیت بداند و در این فکر باشد که مشکل اساسی درون اقتصاد را خود حل کند تبعاتی در پی دارد. اما اگر این مشکل به شکل جامع‌تری، فراتر از بخش نیرو و بخش کشاورزی، حل بشود، در این صورت مشکل حل شدنی است.

نسبت به مسائل بخشی چه در حوزه ستادی و چه در حوزه شرکت‌ها باید نگرشی فرابخشی داشته باشیم. در حوزه شرکت‌ها این معضل واقعاً ابعاد گسترده‌تری دارد، یعنی مدیر عامل فلان



شرکت حتی چنین ملاحظاتی را هم که مثلاً کشاورزان یا صنعتگران آسیب می‌بینند ندارد، چون ادعا می‌کند که به ما گفته‌اید شرکت را باید به شکل مدیریت خصوصی اداره کنید، یعنی به شکلی که انگار شما نماینده سهامداران شرکت هستید به‌گونه‌ای که وظیفه اصلی شما این است که سودآوری شرکت را بالا ببرید. مدیران شرکت‌ها ملاحظات ملی و حتی بخشی را هم در قیاس با مسائل خودشان در نظر نمی‌گیرند. وقتی فقدان جامع‌نگری در قلمرو اجرایی، چه در حوزه حاکمیتی و چه در حوزه تصدی‌گری، وجود داشته باشد، طبیعتاً آثار و تبعات جدی در بخش‌های غیردولتی و میان مردم که مصرف‌کنندگان این سیاست‌ها و راهکارهای اجرایی هستند به‌دنبال خواهد داشت. بنابراین در حوزه اجرایی یکی از مشکلات اساسی همانا بخشی‌نگری و ناهمگنی بین تصمیمات و سیاست‌های بخش‌های مختلف است.

مشکل دیگری که در حوزه اجرایی گرفتارش هستیم این است که شاهد یک مدیریت واحد مقتدر اقتصادی که بتواند این ناهمگونی‌ها را هدایت کند نیستیم. چون شخص آقای رئیس‌جمهور که عمدتاً گرایش‌های فرهنگی دارند. (بنا هم نیست که این کار را بکنند)، بقیه حاضران در ستاد اقتصادی نیز که علی‌القاعده باید تعقیب‌کننده سیاست‌های کلی باشند دارای ستادی قوی با مدیریت مقتدر نیستند و به روزمرگی دچار شده‌اند. مثلاً امروز مشکل بودجه را حل کنیم تا فردا ببینیم چه می‌شود؛ یا مثلاً تعادل صوری حسابداری بین درآمدها و هزینه‌ها برقرار کنیم و الی آخر. به هر حال از این حیث نوعی پراکندگی و تفرق آرا و متأسفانه ضعف در اجرا را می‌بینیم. بعضی معتقدند که در بخشی از مدیریت کلان اقتصادی کشور افراد غیرمتخصص اقتصادی حضور دارند. من این حرف را انکار نمی‌کنم ولی فکر می‌کنم خود این مشکل شاید اهمیت کمتری داشته باشد. مهم‌تر آن است که فرد ایده‌ای را برای خودش تعریف کند و مناسبات و تعهداتی را برای خودش و دیگران ایجاد کند. اقتصاددان بودن به این مجموعه کمک می‌کند اما شرط کافی نیست.

معضل دیگری که با آن مواجهیم مشکل روزمرگی است. یعنی مسئولین عالی اقتصادی دچار نوعی مشکلات به هم تنیده شده‌اند و به یک دور باطل افتاده‌اند که متأسفانه فرصت پرداختن به برنامه‌های بلندمدت و ترسیم چشم‌اندازی روشن و ایده‌ای مشخص را برای اقتصاد ایران ندارند. ظریفی می‌گفت سناریویی را برای اجرا در تئاتر دادند و پرسیدند آیا این سناریو خوب است یا نه؛ و او در جواب گفته بود بستگی دارد که چه کسی آن را اجرا کند. یعنی ارزش سناریو به این بستگی دارد که چه بازیگری می‌خواهد آن را اجرا کند. علاوه بر فرض ایده‌ها و برنامه‌های مناسب، چه نیروهای اجرایی و با چه کیفیتی می‌خواهند آن را محقق کنند. یکی دیگر از گرفتاری‌ها در همین جاست. هم راهکارهای مناسب و هم نیروهای اجرایی زبده مورد نیاز است. در هر دو زمینه مشکل داریم. روزمرگی باعث شده است که دغدغه مسائل بودجه و حل مسائل جاری و اتفاقاتی که مرتب در حوزه اقتصاد می‌افتد مانع از این شود که همین حداقل توافقات و تعاملاتی که بین دستگاه‌ها ایجاد می‌شود به یک نقطه مشخصی برسد.



توضیح مصادیق برخی از عرایض بی‌مناسبت نیست. یکی از مسائلی که متأسفانه در حوزه‌های قانونگذاری، سیاستگذاری و اجرا داریم این است که یک مشکل را با ایجاد مشکلی دیگر حل می‌کنیم. حل یک مسأله با ایجاد مسأله دیگر یعنی سیاست غلطی را می‌خواهیم با ایجاد یک راهکار سیاستی دیگر اصلاح کنیم. مثالی عرض می‌کنم. در اوایل دوره بازسازی و حتی بعد از سال ۱۳۶۵ قیمت ارز دولتی هفت تومان و در بازار آزاد ۱۳۰ یا ۱۴۰ تومان بود. برای اصلاح نرخ ارز مجموعه نرخ‌هایی تعیین شد. انواع و اقسام نرخ‌های ارز وجود داشت، از نرخ بازار آزاد تا ارز شناور، رقابتی، صادراتی، خدماتی، رسمی و غیره. قانونگذار می‌گفت که صنایع ارز هفت تومانی مصرف می‌کنند ولی محصولات‌شان را در بازار داخلی با نرخ ارز در بازار آزاد می‌فروشدند. می‌گفتند برای حل این مشکل نمی‌توانیم قیمت ارز را واقعی کنیم چرا که تنش‌زا و مشکل‌ساز است، پس در عوض باید از صنایع عوارض و مالیات بگیریم. همین یعنی رسمیت بخشیدن به این پدیده نامیمون که بخش اعظمی از ارز کشور را صنایع با قیمت ارزان مصرف می‌کنند اما محصول خود را گران می‌فروشدند و در نتیجه ارزش افزوده و حاشیه سود بخش صنعت زیاد می‌شود. برای حل این مشکل نیامدیم خود این مشکل را حل کنیم بلکه یک مشکل دیگر را پدید آوردیم، یعنی از صنایع مالیات و عوارض گرفتیم. مثلاً فلان قدر برای آموزش و پرورش، فلان قدر برای زندانیان و فلان قدر برای کمک به کمیته امداد و الی آخر. انواع و اقسام عوارض را به صنعت تحمیل کردیم. یک مشکل را از طریق ایجاد مشکلی دیگر حل کردیم. همه صنایع که مثل هم نبودند. یکی به منابع داخلی تکیه دارد و دیگری به ارز خارجی و... حالا این نوع سیاستگذاری چه مشکلی ایجاد می‌کند؟ صنایع ما را ارزبرتر می‌کند، یعنی بخش صنعت برخلاف شعار و سیاست‌های کلی در عمل و در اجرا به سمت سرمایه‌بری و ارزبری بیشتر هدایت می‌شوند. بنابراین مثلاً صنایع نساجی که تحمل چنین فشاری را ندارند به تعطیلی کشانده می‌شوند.

یکی دیگر از مشکلاتی که بعد از دوره بازسازی در حوزه اجرا گریبانگیر ما شد، سیاست‌های غلط قیمتگذاری بود که در بخش‌های دولتی صورت می‌گرفت. می‌گویم بخش اجرا، زیرا خیلی از شرکت‌ها در حوزه سیاستگذاری قرار ندارند بلکه بیشتر در مدیریت اجرایی و حوزه مدیریت و تصمیم‌گیری‌های مدیریتی نقش بازی می‌کنند. کالاهای بادوام و سرمایه‌ای مصرف‌کننده مثل خودرو، مسکن، حق انشعاب آب، برق، تلفن و غیره در سبد مصرفی خانوار دارای قیمت نسبی پایینی در دنیا است. برعکس، قیمت نسبی مصارف جاری مصرف‌کننده‌ها مثل بنزین، مواد مصرفی و خیلی چیزهای دیگر به طور نسبی بالاست. با این حساب، مثلاً قیمت نسبی بنزین در اروپا و آمریکا و کشورهای پیشرفته خیلی بالاست. در زمینه مخابرات و در برق نیز همین وضع وجود دارد. اما در کشور ما به هر دلیل وضع بر عکس است، یعنی مردم بنزین را ارزان اما خودرو را گران می‌خرند در واقع این نوع قیمتگذاری معیوب است. حالا من وارد بحث گرانی یا ارزانی قیمت بنزین یا اتومبیل نمی‌شوم. عرضم این است که این نوع قیمتگذاری اقتصاد را دچار اختلال کرده است. چرا؟ چون در کشورهایی که کالاهای سرمایه‌ای نسبتاً ارزان و قیمت‌های مصرفی به نسبت



گران است، مصرف کننده در مصرف کالاها مرتباً تجدیدنظر می‌کند؛ زیرا بخش متغیر هزینه‌ها بالا است اما وقتی شما کالاهای سرمایه‌ای را به قیمت گران و کالاهای مصرفی را به قیمت پایین می‌فروشند، در واقع مصرف‌کننده را به مصرف بیش‌تر تشویق می‌کنید. این سیاستگذاری در حقیقت ایراد اساسی دارد. به این ترتیب، اصلاً نمی‌توان از مردم انتظار صرفه‌جویی و این قبیل چیزها را داشت. این پیامد در واقع معلول مستقیم سیاستگذاری‌ها و مدیریت اجرایی در کشور است. این وضعیت به مشکل روزمرگی دامن می‌زند. یعنی دائم ناگزیریم از بالا بودن مصرف داخلی نسبت به مصرف جهانی حرف بزنیم یا به مسائلی مشابه بپردازیم. حال آن که ریشه همه این مشکلات در جای دیگری نهفته است. راه‌حل را هم علی‌القاعده باید در جای دیگری جستجو کرد، و اصلاحات را باید هم در حوزه نظری و هم در حوزه‌های سیاستگذاری و اجرا تحقق بخشید. مشکل از آن حوزه‌ها سرچشمه می‌گیرد. قطعاً کسی متوقع نیست که مشکلات سه حوزه نظری، سیاستگذاری و اجرایی را به‌طور همزمان یا در کوتاه‌مدت حل کنیم. مهم این است که بتوانیم چشم‌انداز روشنی را تعریف کنیم و هر روز خودمان را نسبت به آن نقطه بسنجیم و عیب‌یابی و اصلاح بکنیم. متأسفانه در میزان انحراف‌مان از اهداف برنامه هیچ‌وقت تأمل و اندیشه نکردیم.

پرسش و پاسخ

پرسش: فرمودید که قیمت‌های نسبی در ایران غیرواقعی و نامتناسب است. از باب نمونه، عدم تناسب میان قیمت‌های نسبی کالاهای بی‌دوام و کالاهای بادوام عمدتاً در اثر مداخله‌های نادرست و سیاستگذاری‌های غلط پدید می‌آید. آیا گمان نمی‌کنید این عدم تناسب میان قیمت‌های نسبی در عین حال به علت توسعه نیافتگی کشور است؟ مثلاً از آن جا که بهره‌وری نیروی کار و توانمندی‌های مدیریتی نقش مهمی در تولید این قبیل کالاها دارند در نتیجه عملاً چنین کالاهایی در کشور ما پرهزینه تولید می‌شوند اما از آن جا که کالاهای بی‌دوام و خدمات مثلاً بیش‌تر با حامل‌های انرژی ارزان تولید می‌شوند؛ قیمت پایین‌تری هم دارند. نظر شما درباره این تحلیل چیست؟

پاسخ: قطعاً بهره‌وری در قیمت تمام‌شده مؤثر است و در نتیجه در قیمت‌های نسبی منعکس می‌شود، منتها من روی نکته دیگری تأکید دارم. در کشورهای اروپایی هم نفت و هم گاز ارزان قیمت است چون خودشان صادرکننده و تولیدکننده هستند. این طور نیست که آن‌ها فقط واردکننده هستند و از این منابع بی‌بهره‌اند، ولی قیمت‌های نسبی را برای منطقی کردن رفتار مصرف‌کنندگان به نحوی تعیین می‌کنند که در سبد مصرفی خانوارها توازن ایجاد کنند. خیلی از آن‌ها مثلاً با وضع مالیات روی حامل‌های انرژی عملاً قیمت تمام‌شده را بالا می‌برند. مثلاً من یادم می‌آید در فرانسه قیمت تمام‌شده هر لیتر بنزین یک فرانک و خُرده‌ای بود، اما با وضع مالیات بر بنزین در عمل قیمت بنزین را برای مصرف‌کننده بسیار بالا می‌برند، یعنی با این نوع قیمتگذاری عملاً مصرف‌کننده را به سمت مصرف منطقی هدایت می‌کردند. نتیجه این بود که یک تناسب منطقی بین قیمت بنزین و قیمت خدمات حمل و نقل عمومی برای مصرف‌کننده برقرار می‌شد، به گونه‌ای که مصرف‌کننده ترجیح



می‌داد برای طی کردن یک مسیر به جای استفاده از اتومبیل شخصی به استفاده از وسیله حمل و نقل عمومی روی بیاورد.

در ایران وضع بر عکس است. درست است که وضعیت توسعه نیافتگی نیز در چنین شرایطی تأثیرات خاص خودش را می‌گذارد ولی اصل مسأله در نوع نظریه‌ای است که ما در عرصه سیاستگذاری به کار می‌بریم. یکی از دوستان زمانی می‌گفت که نباید در اقتصادمان حرف‌های من درآوردی بزنیم. اما من اتفاقاً فکر می‌کنم ما باید متناسب با شرایط اقتصاد خودمان حرف بزنیم و این کار اصلاً منافاتی با استفاده از تجربیات جهانی ندارد. قرار نیست از روی دست کارشناس بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول عیناً کپی کنیم. اصلاً آیا وضع موجود تا حدی محصول کپی‌برداری از همان سیاست‌های دیکته شده چنین مراکزی نیست؟ این همه در حالی است که واقعیت‌های اقتصاد چیز دیگری حکم می‌کند. مثلاً خودروها را به نحوی قیمتگذاری کرده‌ایم که قیمت به شدت بالاست، این در حالی است که بهره‌وری در صنایع خودروسازی خیلی هم بالاست یعنی سودآوری و حاشیه سود چنان زیاد است که یقیناً صنایع خودروسازی می‌توانند قیمت محصولات‌شان را خیلی کمتر از قیمت فعلی قرار دهند. در روزنامه‌ها خبری خواندم مبنی بر این که بناست سمند و پژو جی . ال . ایکس را پنج میلیون تومان ارزان‌تر بکنند، حالا تحت چه شرایطی و با چه زمان‌بندی و چه پیش‌شرط‌هایی من نمی‌دانم. ولی پرسش این است که اگر این امکان‌پذیر است چرا تا به حال عملی نشده است. پس اقتصاد ظرفیت کاهش قیمت خودرو را دارد، ولی منفعت‌طلبی کسانی که این بخش را در دست دارند تاکنون چنین اجازه‌ای را نمی‌داد.

بحثی مطرح است مبنی بر این که مدیریت فلان بخش عمومی را به بخش خصوصی واگذار کنیم تا مدیران بخش خصوصی حداکثر کارایی را ایجاد کنند و در عین حال زیر نظارت بخش دولتی باشند تا هدف دولت مبنی بر حداکثرسازی رفاه اجتماعی را محقق سازند. حالا اگر احیاناً مدیریت بخش خصوصی که کار اجرایی فلان بخش عمومی را در دست دارد دچار مشکل شد و در عین حال نظارت لازم نیز از سوی حاکمیت اعمال نشد، به وضعی دچار می‌شویم که الان ملاحظه می‌کنید. مثلاً الان قیمتگذاری خط تلفن، برعهده همان دستگاهی است که قیمت هر پالس تلفن را نیز تعیین می‌کند. این دستگاه می‌توانست از روز اول قیمت هر خط تلفن را مثلاً ۱۰.۰۰۰ تومان ولی قیمت هر پالس تلفن را صد تومان تعیین کند. در این صورت مصرف‌بی‌رویه و استفاده غیرمنطقی و غیراقتصادی از تلفن همراه به این شکل که امروز شاهدیم صورت نمی‌گرفت.

همین بحث را در مورد نسبت قیمت انشعاب برق و قیمت برق مصرفی نیز می‌توان مطرح کرد. اصل مشکل از این جا سرچشمه می‌گیرد که بعد از دوره بازسازی با آزادسازی قیمت‌ها به برخی بخش‌ها در اقتصاد اجازه داده شد که به هر نحوی که می‌خواهند عمل کنند و برخی بخش‌ها نیز در دست دولت ماند و قرار شد هر کس مشکل خودش را حل کند. یعنی نوعی سیاست خوداتکایی داشته باشند تا هر کس مسائل داخلی خودش را حل کند. مثلاً بخش مخابرات می‌خواست توسعه پیدا کند پس باید منابع مالی را خودش تأمین می‌کرد. چه کار می‌کرد؟ عملاً بازاری درست می‌کرد تا



انشعاب خط تلفن را به قیمتی بفروشد که از محل وجوه حاصل بتواند به سرمایه‌گذاری و توسعه بخش اقدام کند؛ وقتی این کار را کرد مشکلی که پیش آمد این بود که نگهداری شبکه خرج داشت و مخابرات باید خودش این هزینه را تأمین می‌کرد و لذا مبلغ ناچیزی برای هر پالس تلفن تعیین کرد. اما اگر از همان اول به مخابرات می‌گفتند توسعه شما بر عهده دولت است و منابع مالی مورد نیاز برای توسعه نیز باید از طریق خزانه تأمین بشود و شما هم حق ندارید هر جور که مایلید توسعه پیدا کنید علی‌القاعده نباید این عدم تناسب در قیمت‌گذاری که محل بحث ماست پدید می‌آید.

مثال دیگری بزخم. ثبت‌نام برای رفتن به مکه الان بدل به یک منبع سرمایه‌گذاری برای فعالیت‌های فلان بخش از فرهنگ کشور شده است. حال آن که دولت در قبال افرادی که می‌خواهند به مکه بروند هیچ تعهد و تکلیفی ندارد. اگر مکه رفتن‌شان ضروری است خودشان باید هزینه را بپردازند. قیمت تمام شده هر چقدر است باید به عهده خود زائران باشد و دولت نباید برای این کار هزینه بکند. این که دیگر نیاز به پرداخت یارانه ندارد. مگر دولت برای سفر به اروپا سوبسید می‌دهد؟ اما برای مکه رفتن سوبسید می‌دهیم. چرا؟ چون فلان بخش برای این که مشکلات مالی خود را حل کند چنین رویه‌ای را در پیش می‌گیرد. همین منطق در زمینه سینما، تئاتر، کتاب، مطبوعات، و جز آن نیز صادق است. در نتیجه، این نوع قیمت‌گذاری که الان شاهدیم پدید می‌آید. من البته الان به مسائل حقوقی این کار نمی‌پردازم بلکه فقط پیامدهای اقتصادی چنین قیمت‌گذاری را مطرح می‌کنم. چنین قیمت‌گذاری غلطی باعث می‌شود مثلاً بازار سیاه فیش حج پدید آید. اگر نگاه ما عدالتخواهانه است، دولت باید افراد محروم را شناسایی کند و با این یارانه آنان را روانه حج کند اما در عوض هزینه واقعی سفر حج را از کسانی که استطاعت مالی دارند دریافت کنند و نه این که به آنان نیز یارانه بدهد. اما ما چنین کاری را نکردیم به دلیل توسعه‌نیافتگی در نظریه‌پردازی و سیاست‌گذاری و رفتار دوگانه در بخش قیمت‌گذاری هر کس فقط به دنبال حل مشکل بخش خودش بوده است. آیا این وضع با اهداف عدالتخواهانه سازگار است؟ آیا به نفع محرومان است؟ من تردید دارم.

پرسش: من با این فرض که مطالب شما را درست فهمیده باشم چند مورد از نکات شما را به اجمال تکرار می‌کنم. فرمودید برنامه چهارم برمبنای ایده عدالت اجتماعی شکل نگرفته است و صرفاً بر دیدگاهی اقتصادی تکیه دارد. نکته دیگر این که فرمودید بخش‌های مختلف در عرصه سیاست‌گذاری و اجرا دچار بخشی‌نگری هستند، مثلاً فرمودید که آقای رئیس‌جمهور هم عمدتاً نگاه و تفکر فرهنگی دارند و به قلمرو اقتصادی چندان نپرداخته‌اند و از این رو ایشان نیز دچار معضل بخشی‌نگری هستند. نکته دیگر این که فرمودید ما به شدت با دغدغه‌های روزمرگی بودجه‌ریزی درگیریم چنان‌که توان مجموعه اجرایی تا حد زیادی صرف این کار می‌شود. همچنین اشاره فرمودید به عدم تناسب در قیمت‌گذاری کالاهای مختلف و الی آخر. در هر حال این مجموعه نشان می‌دهد که ما شاید با یک پارادکس یا عوامل بسیار پیچیده‌ای برای تصمیم‌گیری مواجه هستیم و به آسانی نمی‌توان گفت که همه این عوامل ناشی از ترویج نظریه بازار آزاد یا تسلط نظریه‌پردازان طرفدار بازار آزاد است. این



فقط شاید یک روی سکه را نشان دهد. اما در نهایت با مشکلات فعلی کشور چگونه باید برخورد کرد. بر فرض که توصیه‌های شما نیز اجرا شود آیا مشکلات موجود قابل حل و فصل هستند؟

پاسخ: اجازه بدهید عرایضم را اصلاح بکنم. در مورد شخص رئیس محترم جمهور واقعاً عرضم این نبود که ایشان هم دچار بخشی‌نگری هستند، منتهی گرایش ایشان اساساً گرایشی فرهنگی است، یعنی تخصص ایشان در حوزه فرهنگ است. اگر بنا باشد در حوزه اقتصاد تصمیمی بگیرند قطعاً با اتکا بر نظرات مشورتی صاحب‌نظران و کارشناسان اقتصادی عمل می‌کنند. من و شما می‌دانیم اگر کسی خودش متخصص اقتصادی نباشد تا چه اندازه برای انتخاب یک راهکار از میان راهکارهای مختلفی که پیشنهاد می‌شود با دشواری روبه‌روست. مثلاً ایشان در دعوی بین وزیر محترم امور اقتصادی و دارایی و ریاست وقت بانک مرکزی در زمان مرحوم نوربخش و آقای نمازی در نهایت نظریه آقای نوربخش را در زمینه سیاست‌های پولی پذیرفتند که این پذیرش تبعاتی نیز داشت. این یک انتخاب است و نمی‌توانیم شخص رئیس‌جمهور را محکوم بکنیم که چرا شما این سیاست را اتخاذ کردید چرا که ایشان چندان با مبانی نظری و تبعات و آثار هر کدام از این سیاست‌ها آشنایی ندارند. عرض من این بود که چون ایشان در این بخش تسلط ندارند، طبیعتاً تصمیم‌گیری‌هایشان نیز مثل حوزه فرهنگ نیست و این امر مسئولیت ستاد اقتصادی دولت را تشدید می‌کند. مثلاً اگر من به فرض مسئولیتی پذیرفتم که بخشی از آن مربوط به حوزه فرهنگی است و من نیز فرهنگ را نمی‌شناسم، در این صورت مشاور و ستاد فرهنگی باید ضعف من را جبران بکنند. عرض من این بود که مشاوره‌های لازم به ریاست محترم جمهور ارائه نشد.

بحث شما در مورد بودجه کاملاً متین است، یعنی بالاخره بودجه انعکاس برنامه‌ها است و برنامه‌ها را سالیانه باید اجرا می‌کرد منتهی به ورطه روزمرگی افتادن در بودجه یک مشکل جدی است. کشورهای دیگر هم بودجه سالیانه تصویب می‌کنند، ولی واقعاً چند ساعت - نفر دقت در مجموعه برنامه‌ریزی و دستگاه تصمیم‌گیری و قانونگذاری آن کشورها برای تدوین بودجه صرف می‌شود. بعد مقایسه کنیم با خودمان که چقدر از وقت ستاد برنامه‌ریزی کشور، دولت و مجلس را در مدیریت کلان صرف این کار می‌کنیم و بعد از آن نیز در سازمان‌های مربوط به استان‌ها و جاهای مختلف تا چه اندازه درگیر این مسأله می‌شویم، یعنی دغدغه تأمین مالی به طور کلی باعث نادیده گرفتن سایر دغدغه‌های بلندمدت و فرابخشی می‌شود. حال آن که اگر به معضل اصلی بپردازیم معضلات جزئی نیز در بلند مدت خود به خود حل خواهند شد. در ستاد دولت و در مجلس هر کس به دنبال این است که مشکل بخش منطقه و وزارتخانه خود را حل کند و از طرف دیگر بانک مرکزی نیز به دلیل محدودیت منابع مالی خیلی اجازه انتشار پول ندارد و مقاومت می‌کند. این که مشکل امروز را حل کنیم تا بعد ببینیم فردا چه پیش خواهد آمد راه نادرستی است، و باید این رویه را اصلاح کرد. مثلاً اگر بپذیریم بودجه دستگاه‌ها به همان روالی که سه سال پیش بوده باقی بماند و در عوض بیاییم یک مشکل مشخص مثل مشکلات بیمارستان‌ها را در دستور کار قرار دهیم



علی القاعده موفق خواهیم شد بر آن مشکل تعریف شده فائق بشویم. هم مردم امیدوار می‌شوند و هم برضعف تسلط پیدا می‌کنیم. اما نه در سازمان برنامه، نه در بانک مرکزی، نه در دستگاه‌ها و نه در ستاد اقتصادی دولت متأسفانه چنین عمل نمی‌کنیم.

در مورد بحث قیمت‌های نسبی بنزین و خودرو، بحث خودم را دوباره تکرار نمی‌کنم. فقط عرض می‌کنم که به هیچ وجه مدافع افزایش قیمت بنزین نیستم. عرض من این است که باید قیمت‌های نسبی را یکجا اصلاح کرد و قطعاً هم این اصلاحات در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست و دولت باید امر اصلاحات را از خودش شروع کند و برحسب منابع مالی‌ای که در اختیار دارد، باید اولویت‌بندی بکند. بگذازد یک مثال بنزین، اگر دولت بخواهد مشکل بخش برق را حل کند باید مثلاً از رهگذر برگرداندن قسمتی از حق انشعاب‌ها به مردم عملاً هزینه هر انشعاب را کاهش دهد و به طور همزمان قیمت برق مصرفی را افزایش دهد. این کار شاید بار مالی داشته باشد اما به مرور زمان مشکل عدم تناسب قیمت‌های نسبی را در بخش برق حل می‌کند. این درست نیست که ابتدا قیمت برق مصرفی را بالا ببرد تا از محل درآمدهای حاصل قیمت انشعاب را جبران کند. این کار قطعاً تنش‌زا است و با مقاومت و نارضایتی مردم مواجه می‌شود، رقبای سیاسی سوء استفاده خواهند کرد، و سرانجام چنین سیاستی نتیجه خوبی نخواهد داشت. این البته یک مثال بود.

در مورد بحث مسکن و بحث دستمزد فرمایش شما کاملاً متین است. عرض من این نبود که باید قیمت‌ها را بین‌المللی کنیم، یعنی بگوئیم قیمت خودرو، بنزین و دستمزدها در نظام بین‌المللی چه قدر است این‌جا هم همان قدر باشد. عرض من این بود که باید قیمت‌های نسبی را به گونه‌ای اصلاح کنیم که خانوارها در مصرف و در سبد مصرفی دست به خود کنترلی بزنند، نه این‌که ابزارهای اقتصادی را به گونه‌ای به کار گیریم تا خانوار به سمت مصرف بیشتر حرکت کند و بعد با توصیه‌های اخلاقی و تبلیغات و جز آن از مردم متوقع باشیم که کم مصرف کنند.

اما در مورد بحث دستمزدها، باید ببینیم قدرت خرید مردم چه قدر است و قیمت‌های نسبی را بر همان اساس تنظیم کنیم، یعنی به هیچ وجه نباید سیاست‌گذاری برخلاف اهداف کلان باشد. در قانون اساسی دولت را به تأمین اجتماعی متعهد کرده‌ایم به گونه‌ای که نیازهای اساسی در بخش آموزش، بهداشت، مسکن، شغل، فقر، اشتغال و غیره را برای مردم تأمین کند. عرض من این نیست که کاری کنیم تا وضع موجود توزیع درآمد بدتر بشود، اتفاقاً بر عکس، من فکر می‌کنم می‌توان وضع نامطلوب توزیع درآمد را به وضع بهتری تبدیل کرد و اتفاقاً اقدامات نظام از این رهگذر قابل دفاع می‌شود.

پرسش: یکی از انتقادات مخالفین افزایش قیمت بنزین این است که این افزایش باعث ایجاد انتظارات تورمی و در نهایت تورم شدیدتری خواهد شد. نظر جناب‌عالی در این خصوص چیست؟



پاسخ: در هر کشوری ممکن است قیمت یک یا چند کالا عملاً شاخص و تعیین کننده سایر قیمت‌هایی باشد که در بازار تعیین می‌شود. البته قیمت‌هایی که به طور دستوری مثلاً از طریق ستاد اقتصادی دولت یا سایر مراکز دولتی تعیین می‌شوند با تغییر قیمت آن کالای شاخص نمی‌توانند تغییر کنند. طی سال‌های اخیر با توجه به حساسیت‌هایی که ایجاد کرده‌ایم قیمت بنزین به مرور چنین وضعیتی پیدا کرده است، یعنی قیمت بنزین راهنمای بسیاری از قیمت‌ها در اقتصاد شده است. مثلاً وقتی در ابتدای سال قیمت بنزین را ۲۰ درصد، ۳۰ درصد، یا ۱۵ درصد بالا می‌بریم علی‌القاعده باید متوقع باشیم که قیمت‌های غیردستوری به طور متوسط با همین نسبت افزایش یابند. متأسفانه چند سالی است که وضع از این قرار است. البته عرض من این نیست که باید قیمت بنزین را بالا ببریم. اگر دولت در اصلاح قیمت‌های نسبی پیش قدم بشود، در گام‌های بعدی می‌تواند قیمت بنزین را نیز افزایش دهد، زیرا با اصلاح سایر قیمت‌های نسبی عملاً نقش شاخص و راهنما بودن قیمت بنزین را از آن می‌گیرد و چنین نقشی را به بخش‌های دیگر منتقل می‌کند و از این طریق مشکل شکل‌گیری انتظارات تورمی از طریق افزایش قیمت بنزین را کم‌رنگ می‌کند. منتها فعلاً سایر قیمت‌های نسبی اصلاح نشده است و افزایش قیمت بنزین قطعاً به انتظارات تورمی دامن می‌زند. برخی گمان می‌کنند اگر قیمت بنزین به شدت افزایش یابد مشکل مصرف بنزین نیز حل می‌شود. اما این حرف واقعاً درست نیست. با اتکا به تحقیقاتی که انجام شده افزایش قیمت بنزین در منطقی کردن مصرف شاید جزو کم‌اثرترین عوامل باشد. عوامل دیگری هستند که تأثیر بیش‌تری در منطقی کردن مصرف بنزین دارند، مثلاً اصلاح فنی خودروها، جاده‌ها، افزایش خدمات عمومی، اصلاح قیمت خودروها و غیره عواملی است که باید در دستور کار سیاستگذاران قرار بگیرد.

پرسش: همان طور که استحضار دارید، مسائل اقتصاد ایران مثل هر اقتصاد دیگری به شدت به هم مرتبط است. به نظر می‌رسد چنانچه دولت به اصلاح قیمت‌های نسبی و افزایش قیمت کالاهای مصرفی مانند برق و آب اقدام کند، اولین ضربه را خود متحمل خواهد شد. یعنی وقتی قیمت‌های مصرفی افزایش یافت، دولت در مقام بزرگ‌ترین خریدار در جامعه دچار انبساط شدید در هزینه‌هایش خواهد شد و این به کسری بودجه دولت دامن خواهد زد و علی‌القاعده باید انتظار استقراض بیش‌تر از بانک مرکزی را داشته باشیم که همین امر قطعاً به تورم دامن خواهد زد. از سوی دیگر، دولت ناگزیر هزینه‌های انبساط‌یافته خویش را به جامعه منتقل می‌کند و همین کار نیز باعث افزایش تقاضای مصرفی در جامعه می‌شود. این اقدامات به طور دائم به یک سیکل معیوب دامن می‌زند. به عبارت دیگر، اصلاحات مورد نظر شما به دلیل وجود چنین سیکل معیوبی در اقتصاد چه بسا به معضلات دیگری دامن بزند که در آن صورت باید به حال آن معضلات نیز فکری کرد و یکسری سیاست‌های جبرانی را برای حل آن‌ها به کار بست. به چنین وضعیتی شاید بتوان گفت دفع فاسد به افسد.



در مورد معضل بخشی‌نگری که فرمودید، کاملاً با شما موافقم ولی بحث من این است که وقتی وزرا را در مجلس استیضاح می‌کنیم آیا این استیضاح‌ها را با نگاهی کلان‌نگر یا بخشی‌نگر انجام می‌دهیم؟ یعنی آیا معضلات کلانی که باعث ایجاد مشکلاتی در حوزه مسئولیت فلان وزیر شده را در نظر می‌گیریم یا فقط از وزیر انتظار داریم صرفنظر از مشکلات کلان در بخش خودش اوضاع و احوال هم روبه‌راه باشد؟ اگر در مجلس و در استیضاح‌ها و پاس‌خگویی‌های وزرا یک نوع نگاه بخشی داریم، خود به خود وزرا را نیز به نگاه بخشی سوق داده‌ایم. در واقع این نوع بخشی‌نگری را بعد از انقلاب در سیستم قانونگذاری تشدید کرده‌ایم.

پرسش: شما از نظریه بازار و استراتژی آزادسازی اقتصادی از این جهت خرده گرفتید که مخالف عدالت‌خواهی است. آیا اگر نظریه بازار از این جهت مردود باشد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که نظریه رقیب، یعنی اقتصاد دولتی ما را به عدالت‌خواهی رهنمون خواهد کرد؟ مگر همین همسایه شمالی ما نبود که پس از ۷۰ سال تجربه اقتصاد دولتی در نهایت به بازار آزاد روی آورد؟ مایلم نظر شما را در این خصوص بدانم.

پاسخ: اجازه دهید ابتدا در مورد بحث سیکل معیوب نکته‌ای بگویم. بعد از جنگ در ابتدای دوره بازسازی یکی از مسئولان دولتی بر پایه محاسبه‌ای مبنی بر این که دولت چقدر کسری بودجه دارد و قیمت ارز نیز فلان مقدار است، پیشنهاد فروش ارز دولتی را با قیمتی بالاتر داد و از این رهگذر مشکل بودجه دولت را حل کرد. ایشان در آن سال خاص واقعاً مشکل دولت را حل کرد اما تورم ناشی از این سیاست انبساطی عملاً سال بعد بودجه‌ای را به دولت تحمیل کرد که به مراتب بیش از کسری بودجه سال قبل از آن بود. این همان بحث سیکل معیوب است که شما اشاره کردید. عرض من به هیچ وجه این نیست که با افزایش قیمت‌ها مشکل را حل کنیم، بلکه عرض من این است که دولت با منطقی کردن قیمت کالاها می‌تواند نسبت قیمت کالاها را سرمایه‌ای و مصرفی سبب خانوار را اصلاح کند، مثلاً اگر قیمت یک دستگاه پژو پنج میلیون تومان و بنزین نیز لیتری ۲۰۰ تومان باشد، در این صورت مصرف‌کننده رفتاری منطقی پیشه خواهد کرد، یعنی داوطلبانه استفاده از خودرو شخصی را محدود می‌کند. اما الان افراد را از طریق نوع قیمت‌گذاری‌ها به مصرف بیش‌تری از یک کالا تشویق می‌کنیم.

البته قطعاً دولت متحمل زیان‌هایی خواهد شد؛ ولی اصلاً مانعی ندارد چرا که این سیاست هم برای مردم و هم برای دولت منافع بلندمدت خواهد داشت. این سیاست در بلندمدت به خودی خود حجم دولت را کوچک خواهد کرد و از حجم فعالیت‌های دولت خواهد کاست. یعنی دولت را از یک تاجر که همه فکر و ذکرش بده - بستان است به نهادی که فقط در فکر وظایف حاکمیتی خودش است بدل خواهد کرد. با وجود موانع نهادی و ساختاری، تنها اتکا به رقابت و بازار آزاد اصلاً حلال مشکلات نیست. لزومی ندارد اقتصاد را دولتی بکنیم. اگر بعد از جنگ سیستم توزیع را حفظ و



سیاست‌ها را به طور تدریجی و توأم با هدایت از سوی دولت به اجرا می‌گذاشتیم، نتیجه بهتری نیز می‌توانستیم بگیریم. چه اشکالی داشت که حداقل نیازهای معیشتی مردم را تأمین می‌کردیم، مثل زمان جنگ؟ اصلاً بخشی از پشتوانه مردمی جنگ به این دلیل بود که مردم احساس می‌کردند عدالت رعایت می‌شود، یعنی نگران گرانی نبودند. اتفاقاً اگر هدف عدالت اجتماعی را تعقیب و برخی از سیاست‌های توزیعی را حفظ می‌کردیم و در عوض و به مرور دست به آزادسازی می‌زدیم می‌توانستیم موفق‌تر عمل کنیم و امروز وضع‌مان بسیار بهتر از این بود که هست. به موانع نهادی و به اقشار محروم نگاه نکردیم، فقط درصد این بودیم که کیک را بزرگ کنیم ولی به ماهیت کیک و نحوه توزیع کیک توجه نکردیم، حاصل این است که می‌بینیم. به اهدافی که مدعی بودیم نرسیده‌ایم. عرض من این نیست که ما با اقتصاد دولتی می‌توانیم به اهداف‌مان برسیم، اتفاقاً باید از حجم فعالیت‌های دولت به شدت کاست به گونه‌ای که دولت فارغ از دغدغه‌های تصدی‌گری بتواند وظایف حاکمیتی خود را اعمال کند، در عین حال باور ندارم که سیاست‌های فعلی می‌تواند ما را به این هدف برساند.



شماره مسلسل: ۶۹۱۴

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای اساسی آن: سخنرانی آقای دکتر الیاس نادران

نام دفتر: بررسی‌های اقتصادی سخنرانی: آقای دکتر الیاس نادران

واژه‌های کلیدی و معادل انگلیسی آن‌ها:

- اقتصاد ایران (Iran Economy)

منابع و مأخذ تهیه گزارش:

متن پیاده شده نوار سخنرانی ایراد شده در مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.